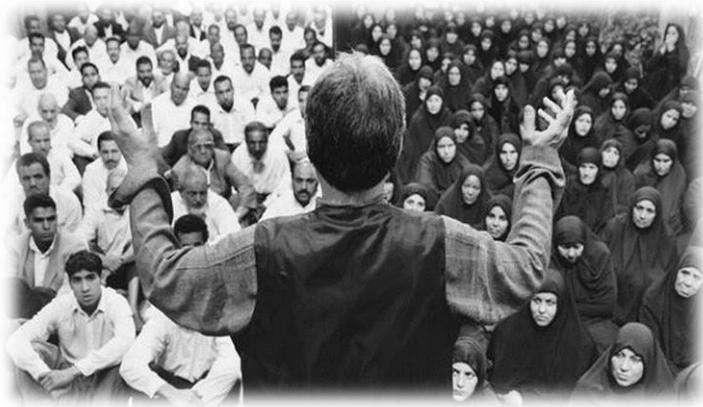


چه گونه بیزاری از فمینیسم را نهادینه می کنند؟

شیرین کریمی



پاسخی به «درباره‌ی زنانی که شریک نظام مردسالارند»
نوشته‌ی آرش نراقی



آرش نراقی دانش‌آموخته‌ی فلسفه و «نواندیش دینی» در یادداشتی زیر عنوان «درباره‌ی زنانی که شریک نظام مردسالارند» چند نکته را درباره‌ی «نقش زنان در شکل‌بخشی و تداوم ساختارهای تبعیض‌آمیز» برمی‌شمرد و در پایان نتیجه می‌گیرد که «تغییر و اصلاح نظام تبعیض مردسالار مستلزم مشارکت فعالانه‌ی مردان و زنان است و در این راه توجه به نقش مردان مطلقاً نباید نقشی را هم که زنان در شکل‌گیری، تحکیم و تداوم این نظام تبعیض دارند، نادیده گرفت.» نراقی پیش از این نتیجه‌گیری نکاتی را طرح کرده است که درنگی کوتاه روی آن لازم است.

از آنجایی که ما زنان (زنانی که در فضاهای اجتماعی و علمی و فرهنگی فعال‌تر هستیم)، چه فمینیست باشیم چه نباشیم از دم برچسب «فمینیست ایرانی» خورده‌ایم، و از آنجایی که نوشتارهایی از نوع متن آرش نراقی همین طیف را نشانه می‌روند، خوب است ابتدا روشن کنم که من از سوی فمینیست‌ها یا از زبان یک فمینیست برای یادداشت آرش نراقی پاسخ نمی‌نویسم. فمینیست‌ها، اگر اصلاً بخواهند پاسخ بدهند، از منظر مطالعات جنسیت و نظریه‌های فمینیستی، پاسخی درخور خواهند داد. اما من قبل از هر چیز، بر مبنای فهمی که از تجربه‌ی زیسته در این جامعه و پیگیری مسائل زنان و دنبال کردن فعالیت‌های فمینیست‌ها دارم می‌نویسم.

ابتدا بسیار خرسندم که سرانجام سکوت مردانه شکست و صدایی هم از میان مردان به گوش رسید. یادداشت آرش نراقی در روزگاری منتشر می‌شود که شماری از زنان ایران در حرکتی نویدبخش افتاده‌اند به افشاگری «و چنین روزگار کس به یاد نداشت». زنان تجربه‌ی شخصی‌شان را از تجاوز و آزار جنسی روایت می‌کنند. در میان روایت‌های زنان تعدادی از مردان نیز روایاتی از تجاوز زنان به مردان منتشر کرده‌اند. روایت‌ها تکان‌دهنده‌اند، اگر بتوانید بخوانیدشان. موضوعی که در این قیل‌وقال بسیار به چشم آمد سکوت مردان بود؛ علی‌الخصوص مردانی که در حوزه‌ی اندیشه و فلسفه و اخلاق و جامعه و حقوق بشر تقریباً همیشه حرف برای گفتن دارند. اکنون اینطور که از این یادداشت پیداست مردان در این بحث به حرف آمده‌اند. امیدوارکننده است.

تیم هانت، برنده‌ی نوبل شیمی در مراسم دریافت جایزه‌ی نوبل به شوخی گفت: «زنان نباید با مردان در لابرآتوار باشند؛ زیرا عاشق مردان می‌شوند و در نتیجه کارشان را درست انجام نمی‌دهند.» این حرف سروصدای دانشجویان و فمینیست‌ها را درآورد،

انجمن سلطنتی از تیم هانت فاصله گرفت و دانشگاهی که با هانت کار می‌کرد بی‌درنگ او را اخراج کرد. از آن سو همکاران طرفدار هانت معترضین فمینیست را «وباش لینچ» نام نهادند و همچون پلنگ‌هایی زخم‌خورده پشت مانیتورها مترصد پرخاش به فمینیست‌ها بودند، برخی از آنها می‌دانستند که اگر مکالمات آنها ضبط شده باشد، همین اتفاق برای آنها خواهد افتاد. انتقام‌گیری آنها از اینها و انتقام‌گیری اینها از آنها شروع شد و این ماجرا در میان هزاران ماجرای دیگر هنوز ادامه دارد.

آرش نراقی بحثی را طرح می‌کند و جریحه‌دار پرخاشی نثار فمینیست‌ها می‌کند: او مدعی است که در این متن حرفش این است که برخی از زنان خودشان همدست نظام مردسالارند. سوای اینکه اصل حرف نراقی در این متن حرف دیگری است، این که برخی از زنان خود همدست نظام مردسالارند خیلی پیش از اینها از سوی خود زنان گفته شده است، همچنان می‌گویند و زنان ضد زن را و رفتارهایی را که از سوی زنان بر ضد زنان سر می‌زند، به شدت نقد می‌کنند، در مورد آن آگاهی‌بخشی می‌کنند و این مسئله‌ای پنهان نیست که در این یادداشت برای ما روشن شده باشد.

آنچه در این یادداشت ابتدا به چشم من می‌آید جذابیت‌های نهان دیدگاه‌های زن‌ستیزآموزه‌های فلسفه‌ی کلاسیک برای برخی مردان فلسفه‌خوانده است. گویی آنها وقتی دل‌شان از دست زنان خون می‌شود کتاب هنر رفتار با زنان شوپنهاور را در آغوش می‌گیرند و به کنج اتافی سرد می‌خزند و کلام شوپنهاور را همچون واژگان کتاب مقدس زیر لب تکرار می‌کنند. آنها در کتاب سیاست ارسطو می‌خوانند که «مرد ذاتاً برتر است و زن حقیر و ناچیز. یکی دستور می‌دهد و دیگری از آن پیروی می‌کند. این اصل ضروری برای نوع بشر است... مرد ذاتاً برای دستور دادن ساخته شده نه زن؛ درست همچون کهنسالان که بر نوجوانان کم‌تجربه برترند... همانطور که سقراط می‌گوید: شجاعت و عدالت مرد و زن با هم برابر نیست؛ شجاعت مرد در فرمان دادن است و شجاعت زن در اطاعت کردن» باز هم ارسطو معتقد است که «زنان از نظر اخلاقی هم در مراتب پایین‌تری از مردان قرار دارند. مردان روح‌اند و زنان صرفاً جسم‌اند.» خواندن این درس‌های فلسفه‌ی کلاسیک وقتی نگران‌کننده می‌شود که دانش‌آموختگان فلسفه آموزه‌های فلسفه‌ی جدید را خوب نفهمند و درست‌ودرمان حالی‌شان نشود که

آرای ضدزن فلسفه‌ی کلاسیک رد شده است و اندیشناک نشوند از اینکه در جهان کلاسیک‌ها اسیر شده‌اند. درباره‌ی آرش نراقی علاوه بر فلسفه پای آموزه‌های «نواندیشی دینی» نیز به میان می‌آید. و خبر بد اینکه این آموزه‌ها در یادداشت آرش نراقی به ثمر نشست است. نکات این ثمرِ دردسرساز را با هم مرور کنیم:

نکته‌ی اول: نراقی تعریفی از خشونت می‌نویسد و بهترین شیوه‌ی خشونت‌زدایی از مناسبات انسانی را برابری حقوقی و حقیقی میان زنان و مردان می‌داند. او شرط تحقق عدالت جنسیتی را کوشش دوشادوش زنان و مردان جامعه در کنار هم می‌داند. تا اینجا اختلاف نظر چندانی نداریم و معلوم می‌شود که آرش نراقی گوشه‌چشمی دارد به روایت‌های افشاگر درباره‌ی تجاوز جنسی.

نکته‌ی دوم: نراقی می‌نویسد «برخی از زنان فعال در قلمرو حقوق زنان می‌کوشند که جنبش حقوق زنان را... به جنبش بیزاری از مردان تبدیل کنند... این زنان... قلم‌مویی درشت در دست می‌گیرند و تصویری کلیشه‌ای از **مرد ایرانی**^۱ یا **مرد شرقی** ترسیم می‌کنند که مهم‌ترین ویژگی آن یک زندگی **آلت‌محور** است... زن به چهره‌ای منفعل، گول، ساده‌دل و نهایتاً قربانی بدل می‌شود... و تفاوتی نمی‌کند که این زن استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار، وکیل دادگستری، هنرمند یا خانه‌دار، نوجوان، میانسال یا سالخورده باشد.» نراقی این «برخی از زنان» را در تمام مشاغل و سنین سزاوار چنین سرزنشی می‌داند، با وصف «زنی بیزار از تمام مردان با قلم‌مویی درشت در دست» کاریکاتورسازی می‌کند و آن زنان را «کاریکاتورسازهایی می‌داند که تصویری واقع‌گرایانه از تمامیت جامعه ترسیم نمی‌کنند.» با توجه به نوشتن کلمه‌ی «برخی» می‌توانیم درباره‌ی کنایه‌ی نراقی زیاد سخت نگیریم. او «کوششی» از سوی برخی از زنان می‌بیند که خواهان تبدیل جنبش حقوق زنان به جنبش بیزاری از مردان هستند.

نکته‌ی سوم: نراقی تصویر نظام مردسالار از مرد را ترسیم می‌کند، تصویری که «از جهان حیوانات وام گرفته شده است و مطابق آن **مردبودن** معادل است با سلطه‌جویی، تهاجم، جسارت در ابراز وجود، قابلیت خلاقیت و ابتکار عمل، اعتمادبه‌نفس بالا، شجاعت

۱) تأکیدها از آرش نراقی است.

در مقام هم‌اوردطلبی، قدرت جسمانی و روحی زیاد، قدرت عقلانی بالا، قدرت رهبری و مسئولیت‌پذیری، میل جنسی سیری‌ناپذیر، تحمل بالای درد، روحیه‌ی حمایت‌گری، نان‌آوری، محبوب زنان بودن، مورد احترام دیگر مردان بودن و غیره.» و می‌نویسد که «بسیاری از مردان این ویژگی‌ها را ندارند و از همین حیث همیشه تحت فشار مداوم توقعات و انتظارات توان‌فرسای جامعه (از جمله زنان) می‌یابند.» هنوز دعوی‌ای نداریم؛ ولی آیا شما نیز به همان چیزی فکر می‌کنید که من؟ به درد مشترکی که نراقی نمی‌تواند ببیندش؟ به تصویر نظام مردسالار از زن بودن در این جامعه و دیدن بسیاری از زنان که آن ویژگی‌ها را ندارند و از همین حیث همیشه زیر فشار مداوم توقعات و انتظارات توان‌فرسای جامعه (از جمله مردان) هستند؟

نکته‌ی چهارم: نراقی زنان را جزو کارگزاران اصلی نظام مردسالار معرفی می‌کند و بدون مصداق می‌نویسد: «به نظر می‌رسد حتی در روزگار شکوفایی جنبش‌های مربوط به حقوق زنان، تصویر غالب زنان از مرد ایده‌آل به تصویر **نر غالب** بسیار نزدیک است.» معلوم نیست این جمله با چه استدلالی به نظر ایشان رسیده است. آیا گفت‌وگوهایی با زنان و مردان در این باره داشته‌اند یا به متون و آمارهایی در این مورد رجوع کرده‌اند که چنین قضاوتی درباره‌ی تصویر «غالب زنان از مرد ایده‌آل» به نظرشان رسیده است یا حرفی است برآمده از ذهنیتی که پیشاپیش ضدزن است؟ نراقی می‌گوید پس از دویست سال هنوز شخصیت آقای دارسی رمان *غرور و تعصب* جین اوستین برای زنان جذاب است و این را شاهد می‌آورد برای اثبات وجود این تصویر در نگاه زنان در دنیای امروز. نمی‌دانم چند نفر از مردان دنیای امروز این رمان را خوانده‌اند و شخصیت الیزابت بنت برایشان جذاب نبوده است. الیزابت یکی از نامدارترین شخصیت‌های زن رمان‌های کلاسیک است و آقای دارسی شخصیتی است بسیار سنت‌گرا که دست به حرکتی بسیار مدرن و تابوشکن می‌زند، او پس از شناخت الیزابت بنت و دل‌بستن به او به سنت‌های دیرین طبقه‌ی اشراف و نجبای انگلستان قرن نوزدهم پشت پا می‌زند و با الیزابت روشن‌فکر، آزاد، خودباور، بیانگر و بی‌پول ازدواج می‌کند. دقت کنید، آقای دارسی ازدواج می‌کند. به موضوع ازدواج در نکته‌ی ششم می‌پردازم. در پایان این نکته نراقی می‌نویسد برای بسیاری از این زنان (یعنی زنانی که آقای دارسی برایشان هنوز جذاب است) مردان

مجرد «شوه‌ران بالقوه» هستند. خوبیت ندارد مدام در جواب چنین نتیجه‌گیری‌های شتاب‌زده‌ی خالی از فکری بنویسم انگار که در نظر مردانِ مجرد زنانِ مجرد «همسرانی بالقوه» نیستند، ولی مجبورم بنویسم انگار که در نظرِ مردانِ مجرد زنانِ مجرد «همسرانی بالقوه» نیستند و الیزابت بنتِ عصیان‌گر در عصر ویکتوریایی، هیچ جذابیتی برای مردانِ دنیای امروز ندارد. گمان می‌کنم نراقی از آن دسته از مردانی است که هنوز زنان تیپِ الیزابت را نمی‌پسندند و مسئله‌ی او بیش از آنکه زنان و به بیراهه رفتن جنبش‌های زنان باشد، ازدواج و تجرد است.

نکته‌ی پنجم: در این نکته نراقی به مسئله‌ی خیانت می‌رسد. او می‌گوید اگر مردان متأهل خیانت می‌کنند «نباید از این نکته غافل شد که خیانت یک مرد متأهل دگرجنس‌گرا به همسرش تنها با مشارکت یک زن دیگر ممکن است.» حیرت‌انگیز است، نظر بیشتر آدم‌های دو سه نسل پیش از ما هم همین بود. جای تمام این کلمات را می‌توان با کلماتی دیگر عوض کرد. مثلاً به جای «مرد متأهل دگرجنس‌گرا» بنویسیم «مرد متأهل همجنس‌گرا» و به جای «مشارکت یک زن دیگر» بنویسیم «مشارکت یک مرد دیگر»، به همین ترتیب در جمله‌ی /اگر شب نیست، پس روز است می‌توان جای شب و روز را با هم عوض کرد. بازی ملال‌آوری است. البته نراقی در اینجا برای اولین بار در این متن به مصداقی وطنی و جنجالی ارجاع می‌دهد؛ فروغ فرخزاد. نظر نراقی این است که «بسیاری از زنانی که پرچم مبارزه با تعرض مردان به حریم و حقوق زنان را برمی‌فرازند، خود از برقراری مناسبات جنسی با مردان متأهل ابایی ندارند»، حالا دیگر کاملاً معلوم است که نگاه نراقی مستقیم به افشاگری‌های اخیر تجاوزهای جنسی است. به نظر نراقی این زنان «آگاهانه و عامدانه با مردان متأهل وارد مناسبات جنسی می‌شوند و مشارکت در این خیانت را ناقضِ حقوق همسران خود و همسران آن مردان متأهل نمی‌دانند» و بعد به زندگی فروغ فرخزاد، روابطش با مردها و «خیانت‌ها و گناهان مکرر او» می‌پردازد و می‌نویسد فروغ با فلان مرد متأهل «رابطه‌ی جنسی برقرار کرد تا او را پله‌ای برای پیشرفت حرفه‌ای خود کند.» و پس از ارائه‌ی چنین تصویر تلخ و تاریک و تحقیرکننده‌ای از فروغ، از زنانِ پرچم‌دار مبارزه برای حقوق زنان می‌پرسد: چرا فروغ فرخزاد همیشه مورد ستایش و الهام‌بخش فعالان جنبش زنان بوده است؟

اینها را که خواندم کم مانده بود برای اندکی آرام کردن اعصابم به ساغر و ساقی پناه ببرم. بعد «به نظر نراقی می‌رسد» که «این گروه از فعالان جنبش زنان مقوله‌ی دفاع از حقوق زنان را با تلقی خاصی از مقوله‌ی آزادی جنسی درآمیخته‌اند.» و «همین گروه از زنان چون معتقدند شرط کافی برقراری رابطه‌ی جنسی رضایت طرفین است پس در تعرض یا تجاوز جنسی رضایت یکی از طرفین (غالباً طرف زن) نادیده گرفته شده است.» و مثال می‌زند که در رابطه‌ی عاطفی اگر بوسه از طرف مرد باشد و بعد چون یکی یا هر دو خوششان نیامده و رابطه همان‌جا تمام شده و این اتفاق از نگاه «این زنان» تجاوز جا زده می‌شود، ولی اگر بوسه از طرف زن باشد رفتاری شجاعانه توصیف می‌شود. و پس از شرح اخلاق در روابط زناشویی و تعاریف شرط لازم و شرط کافی برای برقراری رابطه‌ی جنسی در کمال حیرت اولین پرخاشش را نثار زنان می‌کند «این زنان ریاکار شایسته‌ی آن نیستند که پرچم حمایت از زنان را بر دوش بگیرند و خود را مدافع حقوق ایشان و این‌مایند.» راستش نمی‌دانم موقع نوشتن این نکته در ذهن نراقی کدام منطق و کدام منظر فلسفی فعال شده است که به چنین نتایج حیرت‌آوری رسیده است. در میان روایت‌هایی که درباره‌ی تجاوز جنسی منتشر شده کم‌شمار روایت‌هایی بودند که به‌واقع چیزی نیست جز دعوای شخصی و کین‌توزی بندتنبانی نسبت به دوست‌پسرهای سابق. و از قضا هم‌زمان با انتشار این نوع روایت‌ها نقدهای زیادی درباره‌ی به بیراهه‌رفتن این حرکت نوشته شد. طبیعی است در هر حرکت اجتماعی جدیدی عده‌ای ناآگاهانه می‌توانند با گفتار، رفتار، نوشتار یا کردارشان به کل حرکت آسیب بزنند، مثل کاری که نراقی با این متن می‌کند، ولی آش به آن شوری هم نیست که نراقی بتواند از آن نتیجه بگیرد که «این زنان ریاکار شایسته‌ی آن نیستند که پرچم حمایت از زنان را بر دوش بگیرند و خود را مدافع حقوق ایشان و این‌مایند.» به این نکته برمی‌گردم.

نکته‌ی ششم: و اما نکته‌ی آخر که آرش نراقی اصل حرفش را، حرف دلش را در آن زده است و سر خودش و ما را بیش از این درد نیاورده است. از نظر او «مردانی که تجرد را به‌عنوان سبک زندگی خود برگزیده‌اند» گرفتار زنانی هستند که «در متن جامعه‌ی مردسالار دنبال شوهر برای خود هستند... و مردان مجرد را به چشم شوهران

بالقوه می‌بینند و متأسفانه این مردان مجرد مورد مزاحمت‌ها و خشونت‌های بسیاری از زنان تحصیل‌کرده و امروزمین ما که دعای فمینیستی دارند قرار می‌گیرند» عجیب نیست که حتی بی‌بی‌سی فارسی با انتشار این مقاله موافق نبوده است، بالاخره بی‌بی‌سی هم، فارغ از اهدافش، گاهی تشخیص‌های درستی دارد و صدا البته عجیب هم نیست که **صدانت**، رسانه‌ی اصلاح‌طلب و محل انتشار آرای عمیق مردان اکثراً مجرد فلسفه‌خوانده‌ی نسل ما، با انتشار این مقاله موافق بوده است. از نظر نراقی «این زنان مجرد، مردان مجرد را سهم خود و تجرد آنها را تعرض به حقوق خود می‌شمارند... این زنان اول مسالمت‌جویانه، غیرمستقیم و دلبرانه پیش می‌آیند... و معتقدند این مردان از آن رو مجرد هستند که هنوز ایشان را ملاقات نکرده‌اند! بنابراین می‌کوشند به این مردان امکان بدهند که زیبایی‌ها و کمالات ایشان را از نزدیک و به چشم خریدار ببینند و پیش از آنکه دیر شود پا پیش بگذارند» خداوکیلی کلمه‌به‌کلمه نظرات آرش نراقی را نوشته‌ام و از خودم درنیاورده‌ام. او ادامه می‌دهد «وقتی این زنان اشتیاق لازم را در طرف مقابل نمی‌بینند شیوه‌ها مستقیم‌تر و نشانه‌ها علنی‌تر می‌شود. ظاهراً تصور این زنان آن است که این مردان به علت خامی و بی‌تجربگی نمی‌توانند نشانه‌های دلبری ایشان را به درستی بخوانند یا به علت کم‌رویی و بی‌تجربگی نمی‌توانند یا نمی‌دانند که چگونه پا پیش بگذارند. بنابراین نشانه‌ها و کنایه‌ها را صریح‌تر و بی‌پرده‌تر می‌کنند تا جایی که به‌صراحت به طرف مقابل ابراز علاقه می‌کنند و خود پیش‌قدم می‌شوند تا راه را برای پا پیش نهادن آنها باز کنند... اگر نتیجه نداد مرحله‌ی تحقیر و تحریک آغاز می‌شود... بسیاری از زنان به درستی با فرهنگ و ادب دست‌رد به سینه خوردن آشنا نیستند، [لابد از نظر نراقی مردان با این نوع ادب و فرهنگ آشنا هستند!] و آستانه‌ی تحمل زنان در پاسخ منفی شنیدن هنوز پایین است... و می‌کوشند آن را با تحقیر و تخفیف متقابل پاسخ دهند... رابطه به خشونت می‌گراید.» این زن‌ها عجب قلد‌رهای بزنبه‌داری شده‌اند! در ادامه نراقی می‌نویسد: «مردان از طرف عشاق دیروز و دشمنان امروز طرف خطاب‌هایی از این دست قرار می‌گیرند: «مردان ایرانی یا شرقی بی‌جنبه‌اند و ظرفیت ندارند که زنان به ایشان ابراز علاقه کنند، شما فرد بسیار خودخواهی هستید، من برای شما متأسفم که اینقدر بی‌ادب هستید، برای‌تان متأسفم که ارزش عشق را در زندگی نمی‌شناسید، شما که از عشق هیچ نمی‌فهمید چرا از عشق حرف می‌زنید؟ آیا شما

ناتوانی جنسی دارید؟ آیا شما همجنس‌گرا هستید.» راستش حدس می‌زدم یکی از دلایل سکوت مردان در مورد افشاگری‌های تجاوز جنسی شاید نگرانی آنها در مورد روابط گذشته‌ی خودشان با زنان باشد و احتمالاً در سکوت مشغول مرور روابطشان با «عشاق دیروز و دشمنان امروز»شان هستند ولی ابدأ حدس نمی‌زدم آن سکوت با انتشار چنین یادداشتی شکسته شود. داشتیم می‌خواندیم، نراقی می‌گوید «در بسیاری از موارد ماجرا حتی به مزاحمت و تهدید و آزارهای خشن می‌انجامد.» این حرف‌ها مثل حرف‌هایی است که برخی از ما بین خودمان درباره‌ی «دوستداران دیروز و غریبه‌های امروز»مان می‌زنیم؛ زمانی که جنس بد زده باشیم.

بگذارید از اینجا به بعد نویسنده‌ی این یادداشت را، آرش نراقی را مخاطب خود قرار بدهم؛ چون مسئله‌ی چنین مقاله‌ای را به هیچ‌وجه مسئله‌ای اجتماعی و همگانی نمی‌دانم. راستش این متن توان پاسخ‌دادن را، از نگاهی فراتر از نگاهی دوستانه و شخصی، از من می‌گیرد.

بله، آقای نراقی چنین اتفاق‌هایی زیاد می‌افتد، از نظر شما اگر مردی مجرد است «تجرد را به عنوان سبک زندگی خود برگزیده است» ولی زنی که مجرد است، به خصوص تحصیل کرده‌ها و فمینیست‌ها «مردان مجرد را شوهران بالقوه می‌بینند» اینجا پای مسئله‌ی اجتماعی بزرگ‌تری در میان است؛ ازدواج. ببینید زنان و مردان در جهان امروز چه با ازدواج موافق باشند، چه مخالف، اکثریت قریب به اتفاق‌شان توان ازدواج‌کردن و شرایط تشکیل زندگی مشترک را ندارند، توان‌کندن از خانواده‌ی پدری و مادری و تشکیل زندگی متأهلی مستقل را ندارند به دلایل کاملاً روشن اقتصادی و به دلایل نسبتاً روشن فرهنگی. این سبک زندگی در بسیاری از موارد، چه برای زن مجرد چه برای مرد مجرد انتخاب نیست، امتیاز شیکی است که شما به خودتان تقدیم می‌کنید. برای بسیاری تجرد انتخاب نیست، تجرد اجبار است. بیشتر مجرد‌ها از روی اجبار مجرد زندگی می‌کنند و برخی از مجرد‌ها هنوز می‌توانند اعتراف کنند که از تنهایی می‌ترسند، تنهایی انتخاب آنها نیست و بعضی از آنها تلاش می‌کنند برای خود یاری، همدمی، دوستی و همسری بیابند. ترس و ناکامی‌شان را پشت شعار دروغین «انتخاب سبک زندگی مجردی» مخفی نمی‌کنند و کاملاً برایشان روشن است که «هر

کسی توجه محبت‌آمیزی به او دارد قرار نیست همسر او بشود.» شما در این یادداشت به زنی که به اندازه‌ی خودتان درس خوانده و به خودش حق انتخاب سبک زندگی‌اش را می‌دهد نگاهی به‌تمامی مردسالار و تحقیرآمیز دارید، او را به دلیل دلبری کردن، به دلیل اعتراض کردن و به دلیل بیانگر بودن و به دلیل ابراز علاقه به مردها متهم به نادانی و ریاکاری می‌کنید. تلاش برای برقراری رابطه‌ی دوستانه یا عاطفی چه از سوی زن باشد چه مرد امری طبیعی است، چیزی که غیرطبیعی است نگاه افرادی است که با ادبیاتی زن‌ستیز هر روز می‌گویند، عمل می‌کنند و گاهی مثل شما می‌نویسند که زن مجردی که تلاش می‌کند ارتباطی دوستانه یا عاطفی با مرد مجردی بسازد بوی «النکاح» می‌دهد و دنبال شوهر است! نیامده پای او را قطع می‌کنید، درهای گفت‌وگو را باز نشده می‌بندید، پیش‌فرض‌ها و کلیشه‌های غلط را طوری می‌گویید و می‌نویسید که انگار مرد هیچ اختیاری ندارد؛ مرد یوسف پیامبری است که زلیخای زناکار دنبالش می‌دود و بی‌بروبرگرد قصدش ازدواج و داشتن رابطه‌ی جنسی با مرد است.

از یک سو ما را زنانی می‌دانید که نقش قربانی بازی می‌کنیم و از سوی دیگر می‌نویسید ما به حریم‌تان تجاوز می‌کنیم، آزارتان می‌دهیم و دست به خشونت کلامی و تهدید و تحقیر می‌زنیم، فکر نمی‌کنید در اینجا احتمالاً کسی که نقش قربانی را بازی می‌کند زن داستان نیست؟ برای قضاوت‌هایتان مصداق نمی‌آورید، اما مصداق من همین یادداشت است و بر اساس همین یادداشت می‌نویسم شما از جانب مردان انگشت‌شماری با ذهنیتی بسیار کلیشه‌ای آسمان را به زمین دوخته‌اید، نه از جانب تمام مردانی که ما می‌شناسیم و هر روز در کنار آنها با احترام متقابل زندگی می‌کنیم، بحث می‌کنیم، همکاری می‌کنیم و پیش می‌رویم. چنین ورودی به مسئله‌ی تجاوز جنسی مدخلی بسیار ضعیف و ناامیدکننده است. این یادداشت امکان گفت‌وگوی متقابل را، به‌خصوص میان زنان و مردانی که مخاطبِ خاص مقاله‌اند، از بین می‌برد.

شما به روابط شخصی فروغ فرخزاد اشاره کردید و از ما می‌پرسید چطور زنی «خیانت‌کار و گناهکار» مثل فروغ فرخزاد مورد ستایش و الهام‌بخش شماست؟ سعی می‌کنم به زبان ساده به این پرسش پاسخ بدهم. چون غیر از شما، مردان و زنان دیگری هم چنین قضاوتی درباره‌ی فروغ فرخزاد دارند. مصاحبه‌ی [بی‌بی‌سی فارسی](#) با ابراهیم گلستان درباره‌ی فروغ فرخزاد را به یاد بیاورید. ابتدال محض بود. بیش از پنجاه سال

پس از مرگ فروغ هنوز درگیر روابط شخصی و رختخوابی او هستیم. انگار کن که بعد از این حرف‌ها بپرسیم خب چه خبر از رختخواب شاملو و اخوان و نیما و سایر آقایان؟ ذهنِ مردسالار وقتی تصور می‌کند در حال نقد نظام مردسالار و هشدار به زنان همدستِ نظام مردسالار است به‌واقع همدستِ دوآتشی نظام ضدزن است. تقلیل‌دادن فروغ به زنی خائن و گناهکار و فاسد در این زمینه کار نمی‌کند. فروغ فرخزاد در عمر کوتاهش گنجینه‌ای به زنان ایران داد که دیگران با هزاران دم‌ودستگاه فرهنگی نه توانستند بدهند و نه توانستند حذفش کنند. او اولین زنی بود که رنج، درد و اندوه زنان را به بیان آورد و سکوت را شکست، کاری که زنان امروز با نگاه به پیشینه‌ی خودشان، با نگاه به فروغ و امثال فروغ، می‌کنند؛ دردها و رنج‌هایشان را می‌نویسند، زنان حرف می‌زنند. مسئله‌ی ما رابطه‌ی فروغ با مردانی که در عمر کوتاهش ملاقات‌شان کرد نیست. فروغ حرف‌هایی زد که زنان صدها سال در پستوهای ذهن‌شان پنهان کرده بودند. فروغ فرخزاد الهام‌بخش است چون او توان مواجهه با مشکلات و دردهایش را داشت، او به تنهایی اندوه‌باری که جامعه بر او تحمیل کرده بود برچسب «انتخاب شخصی» نمی‌زد، او فهمیده بود که چیزی فراتر از انتخاب شخصی ما را، زنان و مردان را به این شب طولانی دچار کرده است. او با شعرهایش به ما امکان حرف‌زدن و نترسیدن داد. میراث فروغ فرخزاد بیش از گنجینه‌ی شعری است که برای تمام ما بر جای گذاشته است. تحقیرکردن فروغ فرخزاد از راه روابط خصوصی‌اش با دیگران رفتاری کودکانه، مبتذل و به تمامی بی‌ربط به مسائل اصلی دنیای امروز است. ما فروغ فرخزاد و سایر زنانِ نامدار را مقدس نمی‌دانیم، از آنها اسطوره نمی‌سازیم، آنچه مورد احترام و ستایش ماست خودِ فروغ فرخزاد است؛ «وجود» اوست. ما فروغ فرخزاد را، با تمام آنچه بود، با تمام اشتباهاتش، با تمام نبوغش و با تمام وجودش محترم می‌داریم. او توان دیدن رنج، توان بیان ترس و توان شناختن خودش در مشفقانه‌ترین معنای ممکن را داشت. او به زیباترین شکل ممکن، به باشکوه‌ترین زبانِ ممکن حرف زد، حرف میلیون‌ها زن را زد، او رنج زن‌بودن در میان شما و تباهی دهر را نگاشت. نه شما و نه سایر انسان‌ها مالک، صاحب یا تصمیم‌گیرنده‌ی زندگی فروغ فرخزاد نیستید. به دلیلی بسیار روشن شما نمی‌توانید چنین حرف‌هایی بزنید و بنویسید چون از آنچه میان فروغ فرخزاد و ابراهیم

گلستان و فخری گلستان و سایر آدم‌های زندگی‌اش گذشت اطلاع ندارید، امکان ندارد اطلاع داشته باشید زیرا هم شما، هم من و هم تمام انسان‌ها در بهترین حالت می‌توانیم درباره‌ی روابط خودمان با دیگری، آن هم از نگاه خودمان و نه دیگری، حرف بزنیم. حرف زدن درباره‌ی روابط دیگران با دیگران شایسته نیست، رفتار شایسته این است که ما و شما گاهی دسته‌گلی زیبا بر سر خاک فروغ فرخزاد ببریم.

باید از این جدل‌های بی‌حاصل عبور کنید تا بتوانیم از چیزی بزرگ‌تر و مهم‌تر حرف بزنیم؛ از آنچه روابط اجتماعی و عاملان جامعه بر سر ما آورده‌اند حرف بزنیم. از ترس‌مان از یکدیگر حرف بزنیم. تا به حال فکر کرده‌اید تجردی که دچارش هستیم تنها راهی است که این جامعه پیش روی ما قرار داده است؟ فکر کرده‌اید این تجرد هم کالایی است که در زوروق «انتخاب شخصی و سبک زندگی گزینشی» به ما قالب شده است؟ هشدار می‌دهید که درگیر کلیشه‌ی «نر غالب» نشوید و بعد با پیش‌کشیدن بحث روابط فروغ با مردان مخاطب‌تان را اسیر کلیشه‌ی «زن لکاته» می‌کنید. هرگز به این موضوع اندیشیده‌اید که میل به خرد کردن و شکستن زنان اثرگذار، کاری که در این یادداشت می‌کنید، سرچشمه‌اش کجاست؟ زن را چطور می‌بینید؟ موجودی از همه نظر ایده‌آل؟ یعنی موجودی که اصلاً وجود ندارد، یعنی زنی که بهتر است فمینیست نباشد چون از جذابیتش کم می‌شود، چون آرامش شما را بر هم می‌زند و چون شما از درک فمینیست بودن عاجزید. انتشار این نگاه و این قضاوت‌های ناروا بازوی قدرتمندی است برای حفظ نظم مردسالار جدید. نشان به آن نشان که از سوی خوانندگان‌تان، در بخش نظرات صدانت، صدای تشویق به گوش می‌رسد.

این یادداشت نشان می‌دهد که چطور می‌توان نوشتاری را با مقدماتی کلی و مورد قبول همگان آغاز کرد و بعد دلخوری‌های خود را از چند زن وارد متن کرد و به نتایجی رسید خطرناک، واپس‌گرا، مردمحور و تقویت‌کننده‌ی فضاهای فکری تک‌جنسیتی، عاجز از فهم دیگران و ناتوان از گفت‌وگو با زنان؛ و این متن سرنخ یافتن پاسخی برای این پرسش است که چطور می‌شود پیش‌فرض‌های نادرست خود را طبیعی جلوه داد و ناتوانی از برقراری ارتباط با زنان و ترسیدن و ترساندن از فمینیسم را توجیه کرد، نوشت، عملی کرد و بارها و بارها آنها را اخلاقی و خردمندانه تعبیر کرد؛ و این یادداشت نشان می‌دهد که چطور می‌توان با عباراتی سردرگم، نادرست و نادقیق با اعتراض به

کوشش برخی در راه «بیزاری از مردان» (که تصور موهومی است) ترویج‌دهنده‌ی «بیزاری از فمینیسم» و تخریب‌گر چهره‌ی زنان آگاه فعال در جامعه شد؛ و این یادداشت نشان می‌دهد روشنفکر یا نواندیش ایرانی تا چه اندازه در رویارویی با فمینیسم سردرگم و ترس خورده است و از بعضی از رفتارهای زنان که نشانه‌ی خودباوری و خودمختاری آنان است به هم می‌ریزد؛ و این یادداشت نشان می‌دهد مردان فعال در حوزه‌ی اندیشه در ایران چطور به دنبال بهانه (در اینجا: ما شوهر شما نمی‌شویم دنبال مان نیاید، مرسی، آه!) هستند تا زنان را جدی نگیرند، وسط بازی کنند و کم‌ترین تلاشی برای فهم فمینیسم نکنند؛ و این یادداشت این پرسش را طرح می‌کند که اگر نگاه نواندیشی دینی به زنان چنین کم‌مایه، کم‌هوش است «دیگر چگونه می‌شود به سوره‌های رسولان سرشکسته پناه آورد؟»

با همه‌ی اینها مقاله‌ی آرش نراقی متنی بدخواهانه نیست، متنی خالی از فکر است. از انقلاب مشروطه به این سو، و حتی از پیش از آن، ما آرشو پروپیمان و ارزشمندی درباره‌ی تلاش‌های زنان و مردان برای بهترکردن زندگی همگان داریم. نوشته‌هایی داریم از زنانی که به روش خود عاقل بودند، از زنان و مردانی که به روش خود فمینیست بودند و از زنان و مردانی که به روش خود فمینیست نبودند. می‌توان با خواندن این متون فکر کرد و از ترس از فمینیسم و ترساندن از فمینیست و از روی برگرداندن و به حاشیه راندن زنان دست برداشت. با خواندن متون زنان فمینیست و زنان غیرفمینیست، با پیگیری مسائل زنان و جنبش حقوق زنان و با برقراری رابطه‌ای همدلانه و کاملاً روشن با زنان می‌توان فهمید که ما، فارغ از جنسیت‌مان، هم‌زنجیریم و هم‌رزم. می‌توان به درکی متقابل رسید، دست از نامهم برداشت و مهم‌تر را فرونگذاشت.

یادداشت آرش نراقی را می‌توانید اینجا بخوانید:

<https://3danet.ir/feminism-naraghi>